

متن پیراسته معاهده زهاب (۱۰۴۹ ق / ۱۶۳۹ م)

چکیده:

پس از شاه عباس اول، نوه‌اش، شاه صفی، به سلطنت رسید. در دوره سلطنت وی، کشمکشهایی بسیار میان ایران و عثمانی درگرفت. سرانجام «معاهده زهاب» میان شاه صفی و سلطان مراد چهارم در سال ۱۰۴۹ هجری قمری برابر با ۱۶۳۹ میلادی بسته شد. این معاهده پیامدهایی را برای ایران داشت؛ از جمله جدا شدن بغداد و بین‌النهرین از پیکر ایران زمین. از آنجا که این معاهده در متون تاریخی به صورتهای گوناگون و نقل شده است، بنا به اهمیت سیاسی و تاریخی آن، در این نوشته کوشش شده است متون مختلف با هم مقایسه شده و متن پیراسته و بی‌شبهه‌ای از آن، نشان داده شود.

کلید واژه: معاهده زهاب، بین‌النهرین، شاه صفی، سلطان مراد، عتبات.

مقدمه:

از آنجا که معاهده زهاب از دیدگاه تاریخی، سیاسی و اقتصادی اهمیتی ویژه داشته و از زمان بسته شدن تا حدود هشتاد سال، (تا زمان نادرشاه و کریم خان زند)، مورد استناد و احترام و پذیرش ایران و عثمانی بوده و از سویی چون در منابع تاریخی، متن و مفاد آن به صورتهای گوناگون و متفاوت نقل شده است، در این مقاله کوشش شده است متن پیراسته و بی شبهه‌ای از این معاهده با توجه به منابع موجود ارائه و نتایج و پیامدهای آن بررسی شود. این مقاله به روش پژوهش اسنادی و شیوه مقابله و مقایسه اسناد با یکدیگر انجام شده است.

پیشینه تاریخی

پس از شاه عباس اول، شاه صفی به حکومت رسید. (۱۰۳۸ ق / ۱۶۲۸ م) «نام او سام میرزا بود، پسر صفی میرزا، پسر نواب گیتی‌ستان عباس ماضی. بعد از جلوس، تغییر اسم خود داده، موسوم به اسم پدرش، شاه صفی شد.» (مستوفی، ص ۱۰۵)

شاه صفی به هنگام نشستن بر تخت پادشاهی هجده سال داشت و همه عمر خود را در حرمخانه شاهی گذرانده بود. وی بسیار درنده‌خو و بی‌رحم بود «تا جایی که افراد ذکور خاندان سلطنتی را از دم گشت و ریشه خاندانهای مخلص و خدمتگزاری چون امامقلی خان، فاتح هرمز، و گنجعلی خان زیگ را از ایران برکنند.» (شعبانی، ص ۱۵)

در تاریخ روضة الصفا آمده است:

«در سال [۱۰۴۲ ق / ۱۶۳۲ م] به سعایت و بدگویی بعضی امرای خاصه، شاه صفی دستور تهر بر افشای چراغ چشم و شعله وجود اعیان مجلس و اسباط خاقان مغفور برگشاد و به باد بی‌نیازی نور عیون شمعهای نوربخش ارحام خود را فرونشاند. تصریح این کنایه آنکه به تهمت داعیه سروری، پسران عیسی خان قوچی باشی که دخترزادگان شاه عباس مغفور بوده و هکذا چهار فرزند بی‌مانند سلطان العلماء خلیفه سلطان اعتمادالدوله، داماد شاه مغفور، و سه پسر میرزا رفیع صدر و یک پسر میرزا رضی، صدر سابق، و دو

پسر میرزا حسن، متولی باشی مشهد مقدس، عمه زاده‌های خود را غالباً مکفوف و مکحول و پسران قودچی باشی را خاصه مقهور و مقتول کردند و عمه خود را که سلطنت بانوی حرمسرای عظمت بود، از حرم به خارج فرستاده و با امرای بزرگ، دل بد کرد و جمعی را معزول و برخی را مقتول نمود...» (هدایت: ج ۸، ص ۶۸۷۷؛ اصفهانی، ص ۱۵۴، ۱۴۷، ۱۲۶)

رضاقلی خان هدایت همچنین نوشته است:

«قتل شاهزادگان مکفوف البصر؛ هم در این سال (۱۰۴۲ ق) شاهزادگان صفوی نژاد مکفوف البصر و معدوم الاثر که از غایت تنگدستی، الموت گویان به سر می بردند، به اشارت قهرمان ایران پنجه عقاب فنا شدند. اول: سلطان محمد میرزا، دوم: امامقلی میرزا، سوم: نجفقلی میرزا، ولد امامقلی میرزا، چهارم: سلطان سلیمان خان، ولد شاهزاده شهید صفی میرزا و چهار تن از دخترزادگان شاهان صفوی نژاد نیز مکفوف البصر شدند.» (هدایت: همان، ص ۶۸۸۰)

تاورنیه، جهانگرد فرانسوی، که در دوره شاه سلیمان به ایران سفر کرده و به دربار شاهان صفوی راه یافته بود، حکایت‌هایی عجیب از فساد دربار و درباریان نقل کرده است، از جمله یکی از ننگین‌ترین رویدادهای دوره شاه صفی این بود که وی در حال مستی ملکه را با «پنج و شش ضربت به شکمش» کشته بود. (تاورنیه، ص ۴۸۷-۸)

پژوهشگرانی مانند مینورسکی و لاکهارت که درباره علل فروپاشی صفویه پژوهش کرده‌اند، مهم‌ترین این دلایل را چنین برشمرده‌اند: تغییر نوع مالکیت عامه به خاصه، دگرگونی شیوه‌های سربازگیری، ضعف تربیت شاهزادگانی که پس از شاه عباس اول به پادشاهی رسیدند، نفوذ و قدرت بیش از حد زنان درباری و خواجهگان حرم و بیش از همه، ضعف عقلی شاهان و نداشتن توان و تدبیر کشورداری. (فزوبنی، ص ۱۷۸؛ مرعشی، ص ۴۹؛ لاکهارت، ص ۲۶؛ سایکس، ج ۲، ص ۳۰۰) کشته شدن بزرگان و فرماندهان، خالی شدن کشور از وجود افراد کاردان و ناپایداری پایه‌های حکومت، سرانجام شکست ایران از عثمانی و بسته شدن معاهده زهاب را به سائل

۱۰۴۹ ق. سبب شد.

لاکهاتر در این باره نوشته است: «نبودن فرماندهان لایق و مجرب باعث شکست ایران در جنگ با عثمانی شد و ایران در سال ۱۰۴۹ هـ. / ۱۶۳۹ م. بغداد را از دست داد» (لاکهاتر، ص ۲۱) و در پی آن، همه بین‌النهرین نیز از دست ایران رفت.

سلطان مراد چهارم که پس از واپسین درگیری با شاه عباس دیگر هرگز جرأت دست‌درازی به خاک ایران را نیافته بود، در نتیجه آگاه شدن از اوضاع بسیار بد دربار و میزان نفرتی که در نتیجه خونریزیهای وحشتناک شاه‌صفی در دل مردم، به‌ویژه امرا و لشکریان، به وجود آمده بود، پاره‌ای از ایالات غربی ایران را مورد تجاوز قرار داد.

در زبدة‌التواریخ آمده است:

«در سنه ۱۰۳۹ هـ / ۱۶۳۰ م. که سال دوم جلوس آن حضرت [شاه‌صفی] بود، رومیه به سرکردگی مصطفی پاشا بر سر قلعه ایروان آمده، در اندک وقتی قلعه را به تصرف درآورده و اهل ایروان اطاعت نمودند. در سنه ۱۰۴۱ هـ / ۱۶۴۳ م. شاه صفوی با توپخانه بسیار روانه ایروان شد. بعد از شش ماه محاصره، قلعه را تصرف کرد.» (مستوفی، ص ۱۰۶) «روز بعد خود شاه‌صفی داخل قلعه گردیده و همه سپاه قزلباش را مورد نوازش شاهانه قرار داده و انعام و احسان شایان برای آنان نمود و بعد از انتظام امور آن ولایت، به اصفهان مراجعه کرد.» (همانجا)

به این ترتیب سپاه عثمانی در آذربایجان کاری از پیش نبرد و در بغداد، نیز با مقاومت صفی‌قلی‌خان، والی قزلباش، رو به رو شد. وی با جسارت از آن شهر دفاع کرد، و مانع پیشرفت دشمن گردید.

هرچند در این ماجرا یک‌دسته از سپاه ایران به سرکردگی زینل‌خان شاملو در حدود کردستان از سپاه عثمانی شکست خورد و به دنبال آن ترکها وارد خاک ایران شدند، اما حرکت شاه‌صفی به سوی بغداد، سردار عثمانی را به ترک محاصره آن شهر واداشت. (شاملو، ص ۴۰؛

در سال ۱۰۴۵ ق. / ۱۶۳۶ م. دولت عثمانی دوباره به خاک ایران حمله کرد و در حدود نخبجون تاخت و تاز نمود، ایروان را محاصره و تبریز را تسخیر و غارت کرد و قسمتی از آن را به آتش کشید، اما به علت سرمای شدید مجبور به بازگشت شد. شاه صفی آذربایجان را پس گرفت و ایروان را نیز از محاصره دشمن بیرون آورد و بدین گونه سلطان عثمانی این بار هم ناکام ماند. (قزوینی، ص ۵۰؛ شاملو، ص ۴۰؛ شاو، ص ۳۳۶؛ زرین کوب، ص ۷۰۱). با این حال درگیریهای ایران و عثمانی به پایان نرسید. پس از چندی باز تاخت و تاز ارتش عثمانی به خاک ایران آغاز شد. این بار بغداد دوباره به محاصره افتاد و با آنکه نزدیک شش ماه در برابر هجوم سپاه عثمانی مقاومت کرد، اما سرانجام به سبب نبود آذوقه، تسلیم شد (۱۰۴۸ ق.).

وحید قزوینی نوشته است:

«قشون آل عثمان به سرکردگی خود سلطان مراد، عراق عرب را مورد حمله قرار داد. آنان توانستند یکی از اعضاء شریف و نفیس این کشور را از بدن جدا کنند.» (قزوینی، ص ۱۷)

در سال ۱۰۴۹ هـ / ۱۶۳۹ م. بغداد از ایران جدا شد و براساس سازشنامه‌ای که میان دولت ایران و دولت عثمانی تنظیم گردید، این جدایی رسمیت یافت. مستوفی درباره این سازشنامه چنین نوشته است:

«... به هر تقدیر بعد از آمدن ایلچیان و طی مراتبی، بنای مصالحه شده، چگونگی را به خدمت نواب اشراف عرض کرده، بعد از رخصت صلح کرده، سنور بسته، صلحنامهچه از طرفین نوشته به یکدیگر سپرده، رومی به ولایت خود و قزلباشیه به اصفهان مراجعت کرده، نواب رضوان مکان به انتظام امور ایران پرداخته...» (مستوفی، ص ۱۰۸)

این سازش که قرارداد آن در محل زهاب بسته شد، به «معاهده زهاب» معروف است.^{۳۱} با

^{۳۱} متن ترکی معاهده زهاب در کتاب عباسنامه، صفحه ۵۰ و کتاب منتظم ناصری، صفحه ۹۴۰ و متن ترکی و فارسی آن هم در کتاب خلاصه‌السير، صفحه‌های ۲۶۸ تا ۲۷۱ و رساله تحقیقات سرحدیه مشیرالدوله، صفحه‌های ۷۴ تا ۸۱ و مجموعه عهدنامه‌های تاریخی ایران، از انتشارات وزارت امور خارجه، آمده است.

این صلح، بغداد به دست امرای آل عثمان افتاد و ایروان از تعرض سپاه عثمانی در امان ماند. نماینده ایران در این هنگام محمدقلی خان بود. (قزوینی، ص ۵۲؛ اصفهانی، ص ۲۶۷)

این سازش چون بیشتر منافع عثمانی را تأمین می‌کرد، دوام یافت و حاصل ادامه‌اش هم آن شد که سپاه ایران به تدریج روحیه آسایش طلبی به خود گرفت و آن گونه که روحیه شاه‌صفی اقتضا داشت، دیگر ذوق و علاقه‌ای به جنگ نشان نداد. این عهدنامه در زمان نادرشاه و کریم‌خان زند نیز مورد توجه سپاه ایران و قشون بنی‌چری بود و آنان پیوسته بدان استناد می‌نمودند.

در متن ترکی عباسنامه در مورد محتوای این معاهده چنین آمده است:

«... شمس‌الدین محمدقلی بیگ ایشیک آقاسی ایلیچلیک طریقتله گلوب شاه حضرتلی صلاح ذات‌البین و صلح و صلاح جانبین خصوصتین اراده ایدوب تسکین جنگ و جدال و رفع غبار حرب و قتال التماس طلب ایتمکین...»
(قزوینی، ص ۵۲).

متن معاهده زهاب

متأسفانه اصل معاهده زهاب نه در آرشیوهای ایران موجود است و نه در عثمانی. هر کدام از منابع نیز به طور جداگانه و با تفاوت‌های بسیار آن را نقل کرده‌اند. نویسنده رساله تحقیقات سرحدیه نوشته است:

«حقیقتاً اصل عهدنامه مزبوره که عبارت از تصدیقنامه دو پادشاه است، در هیچ یک از دولتین موجود نیست. در ایران به سبب فترت و عثمانیه به سبب حرقت، تلف شده است و مستندی که اکنون موجود است، عبارت از سواد نامه‌ای است که به قول عثمانیه از سلطان مراد رابع به شاه‌صفی به طریق امضاء تصدیقنامه معاهده قلمی شده است.» (مهندس‌باشی (مشیرالدوله)، ص ۷۴)

با این حال در اینجا چند متن گوناگون با هم مقایسه می‌شوند و نقاط اشتراک و اختلاف آنها مشخص شده و نکات همسان آنها ارائه می‌گردد.

موارد اختلاف

مقدمه همه منابع با هم تفاوت دارند، به جز متن انگلیسی که به ظاهر همان ترجمه عباسنامه است. برای نمونه در متن منتظم ناصری در مقدمه از شاه صفی تعریف و توصیف بسیار شده است، در حالی که در متنهای دیگر، به ویژه در کتاب خلاصه السیر که در زمان شاه صفی نوشته شده، این تعریف و توصیفها وجود ندارد. کتاب مزبور بسته شدن این معاهده را برخلاف متنهای دیگر، به دنبال رخدادهای سال ۱۰۴۸ ق. آورده است. در متن منتظم ناصری چنین آمده است:

«... اعلیحضرت معالی منقبت، سامی رتبت، گرامی منزلت، مسندنشین اقلیم ایران، حامی فارس و مازندران، فرمانده ملک عجم، شاه صفی دام منظوره به عنایت ربه الوفی...» (اعتماد السلطنه، ص ۹۴۱).

این جمله‌ها را متنهای دیگر ندارند.

در کتاب مجموعه عهدنامه‌های ایران با دول خارجی در مقدمه معاهده زهاب، تعارضات معمول حذف شده است:

«... و بعد، عمدة الخواص والمقربین صاروخان زید ژشده را که وزیر اعظم جلیل‌المقدار، دستور اعظم، مشیر افخم مصطفی پاشا دام‌الله تعالی اجلاله که در جانب مشرق، سردار سپهسالار ما است، وکیل فرستاده بودید، زهاب نام محل، ملاقات کرد و درخصوص انتظام امور صلح، عهد تنفیذ قضایای قطع حدود، گفتگو و مذاکره کرد و قرار داد که...» (مؤتمن‌المنک، ص ۱۹۳)

همچنین در مقدمه متن عباسنامه و خلاصه السیر لقبها و عناوین بسیاری برای سلطان عثمانی آورده شده که متنهای دیگر این عبارتها را ندارند:

«... ملاذ اعظام السلاطین، معاذ اکارم الخواقین، ناصر الاسلام والمسلمین، قاهر الکفره والمشرکین، سلطان البرین والبحرین، خاقان‌المشرقیین والمغربین، خادم الحرمین الشریفین، عین‌الانسان و انسان‌العین، المؤید به تأییدات‌الملک‌المستعان، والموفق به توفیق‌المنان، لازالت خلافته ممتداً

الی آخر الزمان...» (قزوینی، ص ۵۱؛ اصفهانی، ص ۲۷۲)

همچنین در عباسنامه و خلاصه السیر در پایان معاهده چند جمله در مورد آزادی رفت و آمد تجار و مسافران و دوستی میان مردم ایران و عثمانی ذکر شده که متنهای دیگر این فراز را ندارند:

«... تجار و ابناء السبیل گلوب گیدوب، دوستلق اولمقچون او شیئی وثیقه
انیفه مشتمل الحقیقه وکالتنامه و نیابت محققه خاصه سوخنجه کشیده
سلک تحریر اولونوب...» (اصفهانی، ص ۲۷۴؛ قزوینی، ص ۵۳)

از همه مهم‌تر، در منتظم ناصری و مجموعه معاهدات در چند جمله، به‌طور اکید شرط شده که به خلفاء و «ام‌المؤمنین»، عایشه، از سوی ایرانیان لعن و دشنام داده نشود. در عباسنامه که کهن‌تر است و خلاصه السیر که در عهد شاه صفی نوشته شده، این جمله‌ها ذکر نشده است. آن شرط چنین تصریح می‌کند:

«... یکی از شرایط معتبره صریحه عهدنامه که در زمان سعادت اقتران، اجداد ما انارالله براهینهم به اسلاف شما فرستاده شده است و به مدلول کلمه «الدین النصیحه» بعضی اسافل و ادانی که در تحت حکومت شما واقعند، به شیخین و ذوالنورین و زوجه مطهره رسول الثقلین و سایر اصحاب گزین و ائمه و مجتهدین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین رخصت زبان‌درازی نیافته، ممنوع باشند و دیگر باره به این معنی مأذون نباشند تا اینکه صلح مقرره الی انتهاء القرون ثابت و برقرار بماند...» (منتظم ناصری، ص ۹۳۴؛ مجموعه معاهدات.

ص ۱۹۳)

به نظر می‌آید که این بند را عثمانیها بعدها اضافه کرده‌اند، زیرا این جمله با آداب دیپلماسی همراه نیست و دیگر اینکه عباسنامه و خلاصه السیر که از منابع دیگر معتبرتر و کهن‌ترند، این جمله‌ها را در خود ندارند. همچنین تاریخ نگارش صلحنامه در منتظم ناصری اوایل شعبان سنه ۱۰۴۹ و در مجموعه عهدنامه‌ها اوایل شوال ذکر شده است. (اعتمادالسلطنه، ص ۹۴۳؛ مجموعه عهدنامه‌ها، ص ۱۹۴) و خود معاهده زهاب در خلاصه السیر همراه با رویدادهای سال

۱۰۴۸ق. آمده است. (اصفهانی، ص ۲۶۸)

به این ترتیب متنهای موجود اختلافهایی زیاد با هم دارند، اما در برخی موارد همه متنها مانند هم و یا نزدیک به هم هستند. اینک موارد مشترک را که همه متون به آنها تصریح کرده‌اند، می‌آوریم.

موارد مشترک

«حدود و سنوری که در سمت بغداد واقع شده، محللهایی موسوم به جسان (جصان) و بادراثی (مدره) است، متعلق به عثمانی و قصبه مندلیج و درتنگ و درنه با صحراهایی که مابین اینهاست، متعلق به عثمانی و کوهی که در نزدیکی واقع است، برای ایران باشد و سرمیل که برای درتنگ سنور معین شده است و درنه به عثمانی واگذار شود و از عشیره جاف، قبایل موسوم به ضیاءالدین و هارون متعلق به عثمانی شود و زردولی (هره و دونی) برای ایران.

قلعه زنجیر که در روی کوه واقع است، خراب شود و دهاتی که در طرف غربی قلعه مهذومه مزبور واقع است، برای عثمانی و دهاتی که در طرف شرق است، برای ایران باشد. در نزدیکی شهر زور کوهی که در اطراف قلعه ظالم واقع شده و هر نقطه از آن که مشرف به قلعه مزبور است، از جانب عثمانی ضبط شود و قلعه اورمان با دهاتی که جزو توابع آن می‌باشد، برای طرف مقابل.

گدوک چغان برای شهر زور سنور معین شده، قزلبچه و توابع آن به عثمانی و مهربان با توابعش برای ایران باشد. طرفین مقرر داشتند که در سرحد وان قلعه قطور و ماکو و قارص و قطعه معاز برد را منهدم سازند.

طرفین تعهد نمودند که به مقاد صلحنامه وفادار بوده و جانب مصادقت و الفت و مدارا در پیش گیرند. از میامن این صلح خیرانجام، عموم خلایق

شادان و اطراف ممالک آبادان و طبقات آنان تا انقراض زمان در بسط امن و امان، آسوده حال و فارغ‌البال گردند و از دل صاف و نیت خالص به حکم «یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعهد» عهد کردیم که بدین قوانین مؤکده به ایمان وفا کنیم و از خلف و کسر آن اجتناب نمائیم. «فمن نکث فانما ینکث علی نفسه». والسلام علی من اتبع الهدی.» (اصفهانی، ص ۱-۲۷۰؛ قزوینی، ص ۵۳-۵۰؛ اعتمادالسلطنه، ص ۳۹۴-۳؛ مجموعه معاهدات، ص ۲-۱۹۱؛ مشیرالدوله، ص ۸۰)

نتایج و پیامدهای معاهده زهاب

این سازش‌نامه که در محل زهاب به دستور شاه‌صفی و سلطان‌مراد چهارم در سال (۱۰۴۹ق / ۱۶۳۹م) با حضور صاروخان و محمدقلی‌خان، نمایندگان ایران، و مصطفی پاشا، نماینده عثمانی، بسته شد، پیامدهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ویژه داشت، زیرا این معاهده، همان‌گونه که دیده شد، به‌طور کامل به نفع عثمانی بود؛ آنان پس از کشمکشهای طولانی بغداد را به‌طور رسمی از ایران جدا نمودند و در پی آن، بصره و همهٔ بین‌النهرین را که از نظر اقتصادی و حمل و نقل و تجارت اهمیتی ویژه داشت، متصرف شدند. شهرهای مذهبی و عتبات عالیات از دست ایران خارج شد و رفت و آمد زوار در این مناطق با مشکل رو به رو گردید. بخشی از آذربایجان نیز به تصرف عثمانی درآمد. در واقع با این سازش شاه‌صفی در مدتی کوتاه، همهٔ دستاوردهای دورهٔ شاه‌عباس را از دست داد.

در مجلهٔ ایرانشهر، نشریهٔ شمارهٔ ۲۲ کمیسیون ملی یونسکو در ایران، آمده است:

«عهدنامهٔ زهاب که در سال (۱۰۴۹ق / ۱۶۳۹م) منعقد گردید، به جنگهای طولانی با ترکیه [عثمانی] پایان داد. اگر چه ایران در آخرین جنگی که با ترکیه کرد، دچار شکست شد، مع‌ذالک مرزهای آن از خطر محفوظ ماند و برای چندین سال بعد از آن تاریخ هیچ‌گونه تغییری در آنها پدید نیامد. با وجود آنکه دورهٔ طولانی صلح به‌طور کلی به نفع مملکت بود، ولی در عوض قوای نظامی به‌تدریج کفایت خود را از دست داد...» (ایرانشهر، ج ۱،

این صلح خواسته‌های عثمانی را تأمین می‌کرد؛ تسلط بر بغداد به دلیل اهمیت و موقعیت آن، آرزوی بزرگ عثمانیها بود. آنان با این پیمان به آرزوی دیرینه خود رسیدند. تسلط بر بغداد، تنها تسلط بر یک شهر نبود، بلکه به منزله چیرگی بر یک ملت و کشور به حساب می‌آمد. دولت عثمانی در راه این چیرگی، هزاران نفر سپاهی و چندین فرمانده ارشد و مقام عالیرتبه خود را (از جمله محمدپاشا، وزیراعظم) از دست داده بود (هدایت، همان، ص ۶۸۹۹) و هرگز فکر نمی‌کرد به این آسانی این شهر مهم را دوباره به دست آورد. تسلط بر بین‌النهرین و راههای ارتباطی شرق و غرب، امتیاز کمی نبود که نصیب عثمانی شد. در تاریخ روضه‌الصفاء آمده است: «... بالجمله در عرض چهل روز قلعه بغداد مفتوح شد (۱۸ شعبان ۱۰۴۷ / ۱۶۳۸م) و به غارت رفت و خلق عظیمی شهید شدند و سر و سامان ضریح مبارکه امامین کاظمین به دست عدوان سپاه رومیه به غارت رفت و به مضجع اولاد رسول (ص) جسارت شد...» (هدایت، همان، ص ۹۸۹۹).

ایروان از آن ایران

شاید بتوان گفت که از پیامدهای مثبت این معاهده برای ایران، امنیت و آرامش مرزهای غربی کشور به مدت هشتاد سال و از همه مهم‌تر، تثبیت حاکمیت ایران بر شهر و قلعه بسیار مهم ایروان بود، زیرا ایروان نیز همانند بغداد، هم اهمیت استراتژیک بسیار داشت و هم تا این تاریخ بارها میان ایران و عثمانی دست به دست شده بود و تصرف آن برای هر دو کشور اهمیتی ویژه داشت. در آن روزگار (۱۰۴۴ق) قلعه وان در دست سپاه قزلباش بود، پس سلطان مراد با سپاهی پرشمار قلعه ایروان را محاصره نمود. (هدایت، ج ۱، ص ۶۸۹۴)

طهماسب‌قلی خان قاجار، پسر امیرگونه خان، به قلعه‌داری پرداخت، اما چون به او کمکی نرسید و از سویی از دست سپهسالار گرجی رنجیده‌خاطر بود، ایروان را به سلطان مراد تسلیم نمود. سلطان مراد جمعی از سپاه عثمانی را در آنجا گذاشته و طهماسب‌قلی خان را به عثمانی فرستاد و خود به سوی تبریز حرکت کرد، تبریز را ویران نمود و به سرزمین خود بازگشت. شاه‌صفی در زمستان ۱۰۴۴ق / ۱۶۳۶م. به تبریز رفت و دست به بذل و بخشش گشود و

سپاهیان زیادی آماده کرده، حملات سنگینی به قلعه ایروان نمود و قلعه را به تصرف خود درآورد. «شاه صفی خود در جامع ایروان درآمده، شیخ عبدالصمد جبل عاملی، برادر شیخ بهاءالدین عاملی (ره) خطبه در جامع مزبور به اسم ائمه اثنی عشری (ع) بخواند و به اسم شاه صفی ختم کرد...» (اعتمادالسلطنه، ص ۹۳۶؛ هدایت، همان، ص ۹۸۹۷) و به دنبال آن همه ارمنستان و گرجستان نیز که اهمیتی ویژه داشتند، به ایران تعلق گرفتند.

شاه صفی ایالات ایروان را به کلبعلی خان، حاکم لار، سپرد و توپهایی گرانبها را به اصفهان انتقال داد و خود به سوی اهر و اردبیل حرکت نمود.

«از طرفی سلطان مراد در نظر داشت که به مناسبت فتح ایروان استقبال شایانی در ورود به استانبول از او به عمل آید، اما طولی نکشید که خبر فتح ایروان به دست سپاه قزلباش به سمع او رسید...» (هدایت، همان، ص ۶۸۹۸؛ اعتمادالسلطنه، ص ۹۳۶).

نتیجه گیری

چنانچه دیده شد، معاهده زهاب به جنگهای بلندمدت ایران و عثمانی پایان داد و دوران صلح حاصل از آن بیش از هشتاد سال ادامه یافت، اما از دست رفتن بغداد، عتبات عالیات، بصره و به طور کلی بین النهرین، غرور و سربلندی ملت سرافراز ایران را در هم شکست و همچنین اثر منفی بر سپاه دلاور دوران شاه عباس گذاشت و از آن بدتر اینکه شاه صفی به پیشنهاد وزیرش، ساروتقی، حکام ممالک را بر کنار کرد و هزینه دستگاه آنها را صرفه جویی نمود. بدین گونه به اصطلاح آن عصر ممالک به خاصه تبدیل شدند و با این کار نواحی مملکت از قدرت منسجم و مقتدر متمرکزی که به هنگام ضرورت بتواند در برابر دشمن از آن دفاع نماید و یا برای دفع هجوم دشمن، سپاه کافی و کارآمد در اختیار شاه بگذارد، محروم شد. (سبوری، ص ۷۸؛ ایرانشهر، ج ۱، ص ۴۴۲). پیامدهای این کارها، به ویژه در دوره شاه سلطان حسین آشکار شد؛ چنانچه امپراتوری صفوی در برابر عده ای افغان نتوانست پایداری کند و کشور در آن شرایط حساس نیروی دفاعی خود را از دست داد و بسیار آسان تسلیم مهاجمان افغان گردید.

پی‌نوشتها:

۱. اعتمادالسلطنه، محمدحسن‌خان، منتظم ناصری، تصحیح اسماعیل رضوانی، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۴.
۲. تاورنیه، ژان باتیست، *سفرنامه تاورنیه*، برگردان ابوتراب نوری، تصحیح حمید شیرانی، اصفهان: کتابفروشی تأیید، ج ۲، ۱۳۳۶.
۳. حسینی تبریزی (مشیرالدوله)، جعفر بن محمدتقی، *رساله تحقیقات سرحدیه*، به اهتمام محمد مشیری، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۸.
۴. زرین‌کوب، عبدالحسین، *آن روزگاران*، تهران: سخن، ۱۳۷۸.
۵. سایکس، سر پرسی، *تاریخ ایران*، برگردان محمدتقی فخرداعی، تهران: علمی، ۱۳۳۵.
۶. سیوزی، راجر، *ایران در عصر صفوی*، برگردان کامبیز عزیزی، تهران: مرکز نشر، ۱۳۷۲.
۷. شاملو، ولی‌قلی بن داودقلی، *قصص خاقانی*، تصحیح حسن سادات ناصری، تهران: وزارت ارشاد اسلامی، ۱۳۷۱.
۸. شاو، استانفورد جی، *تاریخ امپراتوری عثمانی و ترکیه جدید*، برگردان محمود رمضان‌زاده، مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۷۷.
۹. شعبانی، رضا، *تاریخ اجتماعی ایران در عصر افشاریه*، تهران: قدس، ۱۳۶۷.
۱۰. کمیسیون ملی یونسکو در ایران، *مجله ایران‌شهر*، ج ۱، تهران: چاپخانه دانشگاه تهران، ۱۳۴۲ / ۱۹۶۳.
۱۱. لاکه‌پاز، لارنس، *انقراض سلسله صفویه*، برگردان اسماعیل دولتشاهی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۰.
۱۲. محمد معصوم بن خواجگی اصفهانی، *خلاصه‌السير*، به اهتمام ایرج افشار، تهران: انتشارات علمی، ۱۳۶۸.
۱۳. مرعشی صفوی، میرزا محمدخلیل، *مجمع التواریخ*، به اهتمام عباس اقبال آشتیانی، تهران: طهوری و سنائی، ۱۳۶۲.
۱۴. مستوفی، محمدحسن، *زبده‌التواریخ*، به کوشش بهروز گودرزی، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۵.
۱۵. وحید قزوینی، محمدطاهر، *عباسنامه*، به اهتمام ابراهیم دهگان، اراک: کتابفروشی داودی، ۱۳۲۹.
۱۶. وحید مازندرانی، ع، *مجموعه عهدنامه‌های تاریخی ایران از عهد هخامنشی تا عصر پهلوی*، تهران: وزارت

۴۲ / فصلنامه تاریخ روابط خارجی ، شماره ۲۴ و ۲۵

امروز خارجه، ۱۳۵۰.

۱۷. وزارت امور خارجه، گزیده اسناد سیاسی ایران و عثمانی: دوره قاجار، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و

بین‌المللی، واحد نشر اسناد، ۱۳۶۹.

۱۸. هدایت، رضاقلی خان، روضه الصفای ناصری، به اهتمام جمشید کیانفر، تهران: اساطیر، ۱۳۸۰.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی